فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc21524912)

[عوامل و علل ایجاد حب 2](#_Toc21524913)

[عامل اول 2](#_Toc21524914)

[نفع و ضرر عوامل حب و بغض 3](#_Toc21524915)

[عامل دوم 3](#_Toc21524916)

[عامل سوم 4](#_Toc21524917)

[نفع و ضرر تابع حس نیاز انسان 4](#_Toc21524918)

[ملائمت لذات 5](#_Toc21524919)

[تأثیر سطح عقلی معرفتی محبّ در ملائمت طبع 7](#_Toc21524920)

[وجود ذهنی و خارجی در علت غایی و فاعلی 8](#_Toc21524921)

[طوایف روایی در عبادت 9](#_Toc21524922)

[حب ناب و عالی‌مرتبه 9](#_Toc21524923)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / حب و بغض

# اشاره

در مقدمات بحث حب و بغض بودیم، حدود هشت مقدمه تا الآن برای این مبحث ذکر شده است.

همچنان در مقدمات بحث حب و بغض، به مسائل دیگری هم اشاره می‌کنیم:

مبحث دیگر این است که حب و بغض طبعاً به‌عنوان یک پدیده‌های درونی و روان‌شناختی یک علل و پایه‌ها و عواملی دارد که آن‌ها تولید حب و بغض می‌کنند، به این‌ها اشاره‌ای می‌کنیم، بیشتر هم یک تحلیل فلسفی است، در پایان هم یک جمع‌بندی راجع به آن خواهیم داشت.

علل اصلی و پایه‌ای که موجب حب و بغض می‌شود، در ابتدا و قبل از اینکه یک تحلیل جامعی که این‌ها را به هم برگرداند، ارائه بکنیم، در ابتدا و منظر اول می‌شود گفت که این چند علت و عامل، از علل کلی و کلان تولید حب در انسان هستند:

#  عوامل و علل ایجاد حب

# عامل اول

1 – اولین عامل؛ جلب منفعت است، حب ناشی از این است که انسان در شیئی یا کسی، نفعی برای خود مشاهده می‌کند، منشأ اینکه به چیزی یا کسی علاقه پیدا می‌کند، این است که منافع معنوی یا مادی برای او تأمین می‌کند، پس تأمین منافع شخص محب؛ علت یا علت اساسی برای محبت اشیاء دیگر است.

در تعریف محب عرض کردیم که گرایش به آن چیزی است که یلائم الشخص و یتناسب معه، نفعی که در این غذا هست، یعنی چیزی که نیاز او را تأمین می‌کند و ملاعبت با طبع او دارد، به نیازی از نیازهای او پاسخ می‌دهد، بنابراین محبت به آن تعلق می‌گیرد.

پس وجود منفعت در چیزی یا شخصی برای محب، موجب تولید محب می‌شود.

به‌عبارت‌دیگر؛ اینکه نیازی از نیازهای او را برطرف می‌کند، به یک نیازی از او پاسخ می‌دهد - که عبارت اخری همان نفع است – دلیل می‌شود برای اینکه محبت در دل و وجود کسی پیدا بشود.

سؤال...

جواب: در نقطه مقابلش هم ضرر برای شخص است، اینکه اگر در این شیء نفعی برای او نبود، برای شخص ضرر بود، این شیء یا شخص برای این فردی که محور بحث است، ضرری و زیانی داشت، این موجب بغض می‌شود، اگر شیء و شخصی بود که در او ضرر و نفع نبود، طبعاً نسبت به او نه حبی و نه بغضی پیدا می‌شود.

چون گفتیم که حب و بغض ضدان هستند یا ملکه یا عدم ملکه هستند و قابل‌رفع هستند.

# نفع و ضرر عوامل حب و بغض

بنابراین عامل محبت، عبارت است از وجود نفعی و عامل مبغضت و نفرت هم عبارت از وجود ضرر است، اگر هم در چیزی یا شخصی هیچ‌یک از این‌ها نبود، طبعاً هیچ‌یک از این دو پدیده روان‌شناختی شکل نمی‌گیرد.

سؤال...

جواب: البته همیشه علت غایی و غایت متفاوت است، اول تصور می‌کند که در این نفع است یا ضرر است، تصور نفع و ضرر موجب پیدایش حب و بغض می‌شود، اما خود نفع و ضرر - بعدازاینکه اقدام کرد – حاصل می‌شود، علت غایی قبل از معلول است، اما غایت بعد از معلول است، در فاعل‌های اختیاری، علت غایی آن تصویر قبلی است، غایت آن وجود حقیقی است که بعد پیدا می‌شود.

النفع و الضرر عامل پیدایش حب و بغض می‌شود، البته زمانی که نفع و ضرر موردتوجه قرار بگیرد، تصور بشود و تصدیق بشود، وجود واقعی نفع و ضرر طبعاً علت غایی نمی‌شود، نفع و ضرری که وجود دارد، آن وقتی که تصور شد و تصدیق به نفع یا ضرر پیدا شد، در این صورت حب و بغض پدیدار می‌شود.

النفع و ضرر زمانی که از مراحل تصور و تصدیق عبور بکند، مهم‌ترین عامل برای پیدایش حب و بغض است، البته این نفع و ضرر طبعاً مراتب و درجاتی دارد که بعد بیشتر توضیح خواهیم داد.

# عامل دوم

2 – عامل دوم؛ نفع و ضرری در شیء یا شخصی نیست، بلکه وجود یک کمال یا دنائت و پستی است.

 وجود یک فضیلت، کمال، جمال، شکوه و امثالهم، منشأ چیزی می‌شود که انسان به چیزی یا کسی علاقه داشته باشد، فرض بگیرید معاذ الله در عالم دو خدا وجود داشت، این شخص مخلوق خدای الف بود، اما یک خدای باء هم وجود داشت و تمام طلق بود یا مبدأ کمالات فراوانی بود، اما این شخص با خدای باء هیچ ارتباطی در حدوث و بقاء نداشت، او را خلق نکرده بود و در ادامه به او فیضی نمی‌رساند، اما مظهر کمالات و جلال و جمال و شکوه و عظمت بود، این فرد مفروض نسبت به خدای مفروض دوم، حتماً علاقه و محبت داشت، علاقه و محبت ناشی از این نیست که سود دنیوی یا اخروی برای او عاید بکند، بلکه ذات کمال و جمال و جلال جذابیت دارد و موجب می‌شود که حب پیدا بشود، در نقطه مقابلش ممکن است در موجودی دنائت و پستی مشاهده بکند و این پستی و دنائت موجب می‌شود که یک نوع کینه و نفرت و بغضی در او پدیدار بشود، بدون اینکه این دنائت و پستی ضرری به او بزند، این نوع محبت، محبت ناب‌تر و خالص‌تر است، برای اینکه گویا اینجا نفعی در کار نیست، در نقطه مقابل، بغض و نفرت ناشی از یک ضرر مادی یا معنوی و امثالهم نیست.

# عامل سوم

3 – عوامل سوم؛ نوعی مشارکت و تقارب دو شخص موجب می‌شود یک نوع محبتی وجود داشته باشد، اینکه دو نفر برادر یا خواهر یا رفیق هستند، ولو اینکه سودی برای هم نداشته باشد، این مشارکت باهم در اخلاق و نسب و امثالهم موجب می‌شود که بین این‌ها یک نوع محبتی پیدا بشود، این وجود کلان در محبوب یا وجود یک پیوند و مشارکت بین محب و محبوب به‌عنوان عواملی در عرض آن عامل اول که نفع است، ذکر می‌شود.

تحلیلی که می‌شود از نظر فلسفی می‌شود اینجا ارائه کرد، این است که این تقسیم ابتدایی است که انسان می‌گوید: النفع، الکمال، المشارکة، بخصوص اولی و دومی خیلی در کلمات ذکر می‌شود، می‌گوید عوامل محبت، وجود منفعت در شیء یا شخصی است، دوم؛ کمال و الفضیله در شیء یا شخصی است، سوم؛ آن تشارف و تناسب و امثالهم است.

# نفع و ضرر تابع حس نیاز انسان

اگر دقیق بشویم، مشاهده خواهیم کرد که کمال و حتی تشارک و تناسب و امثالهم در واقع به همان نفع برمی‌گردند، نفع درجات و مراتب دارد، در آنجایی که عامل دوم یک کمال شخصی و موجودی موجب محبت نسبت به آن می‌شود، ولو اینکه در متمتع شدن او از منافع دنیوی و اخروی هیچ سهمی نداشته باشد، این یک نوع منفعت از ناحیه او عاید نمی‌شود، در واقع آنجا هم یک منفعت و لذت وجود دارد، برای اینکه در وجود انسان همان‌طور که نیاز به آب و غذا و امثالهم است، یک نیازی هم به ارتباط و اتصال به موجود کامل‌تر دارد، تماشای موجود کامل، ارتباط با موجود کامل، یک نیاز و لذت در انسان است، چون او این لذت را تأمین می‌کند، لذا نفع و بهره‌ای از او می‌برد.

اگر انسان را به همان منافع در سطح نیازهای مادی یا اخروی شبیه به مادی در نظر بگیریم، این جمال و جلال را دیدن و ارتباط داشتن، بالاتر از نفع است، اگر دقت در مفهوم و حقیقت نفع بکنیم، مشاهده می‌کنیم که نفع یک مفهوم عامی‌دارد که دوم و سوم را هم در برمی‌گیرد، نفع به معنای عام یعنی تأمین یک نیازی در وجود آن منتفع که از آن امری که نفع ایجاد می‌کند، بهره می‌برد، مثل‌اینکه یک انسانی که به کسی نیاز ندارد، عالم وارسته‌ای است، مردم او را دوست دارند، ولو اینکه چیزی هم عاید شخص نمی‌شود، اما همین‌که شناخت به او پیدا می‌کند، اینکه با او ارتباطی برقرار می‌کند، گویا یک حس کمال‌جویی او را تأمین می‌کند.

# ملائمت لذات

بنابراین نفع و ضرر تابع آن حس و نیاز انسان است، حس نیاز انسان فراتر از حس مادی و حتی اخروی به آن مفاهیمی که در بهشت و امثالهم می‌گوییم، هست، از این جهت است آن عامل کمال و احیاناً عامل مشارکت و مسانخت، در واقع برمی‌گردد به اینکه این شیء یا شخص چیزی است که یلائم طبع انسان، این همان لذت است، لذت یعنی ادراک ما هو ملائم لذات که در کلمات بوعلی سینا در نمط هشتم ذکر شده است.

ملائمت لذات هم معنایش این است که اینجا یک سیستمی وجود دارد که این نیاز هم هست، این امر هم او را نشاط می‌دهد، سرزنده می‌کند، مثل‌اینکه کسی گل می‌بیند، ممکن است بو هم نداشته باشد، اما زیبایی او را با نشاط می‌کند، آن شخص هم در فضای جمال و جلال و شکوه قرار می‌گیرد و یک نشاطی برایش حاصل می‌شود، نشاط بالاترین نعمت است.

از این جهت است که ابتدائاً وقتی می‌گوییم: عامل محبت و مبغضت چیست؟ دو یا سه مورد را نام می‌بریم، منفعت و کمال و تناسخ و مشارکت می‌گوییم، در طرف بغض و عداوت هم ضرر و دنائت و پستی و عدم تناسخ و ناسازگاری بین دو موجود را نام می‌بریم.

سه عامل در طرف حب و سه عامل در طرف بغض ابتدائاً به‌عنوان قسیم یکدیگر عرضه می‌شوند، اما یک دقتی که به کار گرفته بشود و تحلیل فلسفی بشود، این است که نفع یعنی اینکه در آن لذتی است، لذت هم یعنی تلائم با طبع دارد، تلائم با طبع هم درجات دارد، از یک‌چیزهای پایین و معمولی شروع می‌شود تا به موارد عقلی می‌رسد، لذا در همان نمط هشتم اشارات ملاحظه بکنید، می‌گوید: لذت‌ها اقسامی دارد؛ لذت‌های حسی و خیالی و وهمی و خیالی عقلی و روحی و امثالهم.

سؤال...

جواب: برای اینکه نیازی در آن نیست، منتهی وقتی نیاز تمام شد، دیگر نفعی است و لذتی هم نمی‌برد، محبتی هم ندارد، اما چیزی که ما بیان می‌کنیم.

سؤال...

جواب: آن‌هم ملائم با طبع است، طبعی که اینجا می‌گوییم، طبیعت مقابل فطرت نیست، یعنی ملائم با فطرت و عقل انسان است، اینکه کمال یا جمال یا امثالهم را مشاهده بکند و انس بورزد، این وجود آن را سرشار از نشاط و شادابی می‌کند، این نشاط و شادابی یعنی لذت عقلی و عرفانی است.

بنابراین تحلیل فلسفی این است، عوامل چندگانه‌ای که برای محبت ذکر شد، در واقع همه این‌ها برمی‌گردد به لذت و منفعت، منتهی سطوح لذت و منفعت متفاوت است، ازاینجا یک قاعده دیگر مشخص می‌شود، یک گام جلوتر برویم، باید بگوییم: منشأ محبت همان حب ذات و کمالات ذات است، پس نهایتاً همه‌چیز به خود شخص برگشت داده شد، حب ذات شد، حب ذات و منافع و کمالات ذات شد، منافع و کمالات ذات گاهی آب و غذا و مسکن است، گاهی امور تمتعات جنسی است، گاهی امور عواطفی است که منافع مادی در آن نیست، گاهی هم اخروی است و گاهی فوق این‌ها است، همان انس با کمال مطلق و خداوند است، همه این‌ها به پایه اینکه طبعی وجود دارد و ملائمی وجود دارد و لذتی به خاطر آن تلائم تولید می‌شود و این لذت و تلائم درجات دارد.

لذا وقتی می‌گوید: عبادت به عبید و تجار و احرار تقسیم می‌شود، ولو اینکه این‌ها از یک منظر تقسیم می‌شود، اما در واقع یک حلقه وصل در همه این‌ها است و آن این است که در همه این‌ها منفعتی از منافع او تأمین می‌شود، منتهی منفعت لازمه در آن عبادت عبید است، در عبادت تجار یک منفعت راقی‌تر است، در عبادت شاکرین یک منفعت بالاتری هست، در عبادت محبین هم یک منفعت بالاتری هست، لذا حب در همه این‌ها وجود دارد، منتهی درجات دارد.

سؤال...

جواب: در آن صورت محبت مفروض است و بعید است.

عرفا می‌گویند فانی می‌شود و دیگر از محب چیزی باقی نمی‌ماند، اگر آن باشد، حتی اگر آن را کسی بگوید، معنایش این نیست که محبت بر اساس یک نفعی و سودی تنظیم نشده است، بلکه بر اساس این است که این محب با او یکی شده است.

سؤال...

جواب: نمی‌شود، این عاطفه و این دلدادگی بدون اینکه چیزی عاید او بشود، متصور نیست، یعنی نعوذبالله همان خدای دوم را فرض بکنیم که علاقه من به او به خاطر بهشت و جهنمش نیست، لذت عقلی و معرفتی از شناخت او هم ندارم، وقتی هیچ لذتی در کار نباشد، محبتی پیدا نمی‌شود.

سؤال...

جواب: لذتی برای او متصور است که فوق آن‌ها است، آن تعارض و تزاحم لذت‌ها می‌شود.

سؤال...

جواب: یک حرف فلسفی است که بوعلی سینا، ملاصدرا بیان کرده‌اند، از دوران یونان در کلمات ارسطو و افلاطون بوده است، تحلیل ارتکازات درونی است که به این شکل ایجاد می‌شود.

سؤال...

جواب: النفس فی وحدتها کل القوی، این‌طور نیست که غریزه‌ای جداگانه باشد، همه این‌ها در واقع خمیرمایه‌ای است که میل به یک ملائم بالطبع خودش دارد، منتهی امر به ملائم، ملائمت با درجات نفس است، ملائمت با غذا و مسکن و امثالهم غریزه است.

# تأثیر سطح عقلی معرفتی محبّ در ملائمت طبع

نکته دیگر این است که ملائمت با طبع و لذت‌ها تابعی از سطح عقلی و معرفتی آن محب است، یعنی اگر در وجود این عقل نیست، از خیلی از لذت‌ها محروم است، اگر عقل هست، لذت‌هایی پیدا می‌کند، وقتی درجات عقل بالاتر می‌رود، لذت‌ها هم بالاتر می‌رود.

بنابراین موجود طبیعتی دارد که در آن شعور نیست، ممکن است بگوییم که محبت هم نیست یا محبت عامه است یا شعور غیر عقلی در درجات پایین‌تر است، لذت‌های خیالی و وهمی در او هست، وقتی شعور در رتبه عقل قرار می‌گیرد، لذت‌های جدید پیدا می‌شود، برای اینکه نیازهای جدید دارد، ملائمت‌ها و منافرت‌های به طبع جدیدی بر اساس درجه وجودی او پیدا می‌شود، یک موجودی مثل انسان که به تعبیر عرفا، کون جامع است، درجاتی از این لذت‌ها دارد که این‌ها در یک طبع جامع جمع هستند، این‌ها گاهی باهم تزاحم پیدا می‌کند، تزاحمات هم قواعد خودش را دارد که در جای خودش باید به آن توجه کرد.

سؤال...

جواب: عقل هم مراتب دارد، هر مرتبه‌ای از آن یک ملائم و منافر متناسب با خودش دارد و لذت و ألم مناسب با خودش دارد.

سؤال...

جواب: طبع انسان راضی می‌شود و لذت می‌برد.

سؤال...

جواب: در افعال اختیاری دو نوع علت داریم: علت غایی و علت غایت، اول آن را تصور می‌کند، به سمت او حرکت می‌کند و بعد برایش حاصل می‌شود، مثلاً اول تصور می‌کنید که اگر درس بخوانید، عالم می‌شوید و در آن لذتی است، تصور می‌کند بالفعل برانگیخته می‌شود، جلو می‌رود و غایت حاصل می‌شود.

سؤال...

جواب: تصور نفع برانگیزاننده است، جلب منفعت است.

# وجود ذهنی و خارجی در علت غایی و فاعلی

 همه مواردی که در علت غایی می‌گوییم، وجود ذهنی‌اش قبل است و علت است، وجود خارجی‌اش معلول است.

در علت فاعلی وجود خارجی‌اش قبل از فعل است، اما در علت غایی می‌گویند: وجود ذهنی‌اش قبل از فعل است و به این دلیل علت می‌گویند، به وجود خارجی‌اش غایت می‌گویند، همه نفع و درجات نفعی که اینجا بیان کردیم، اینکه می‌گوییم علت است، یعنی تصور آن‌ها، علت غایی است، قبل است، وگرنه همه این‌ها معلوم است، بعد از حرکت و اقدام پیدا می‌شود، علت غایی را در هرکجا که می‌گوییم، یعنی همین بیانی که عرض کردم، کل بحث ما در علت غایی است.

سؤال...

جواب: حب ذاتی را می‌گویند ذاتی است، یعنی همین‌که هر ذاتی شهور پیدا کرد، به خودش علاقه دارد، یعنی ذاتی خودش است، برهان است، همین‌که ذاتی ذی‌شعور شد، به خودش تعلق دارد، حب خودش هم برای این است که از توجه به خودش لذت می‌برد، هر چقدر هم خودآگاهی‌اش بیشتر بشود، لذت او بیشتر می‌شود.

سؤال...

جواب: ملاصدرا می‌گوید: خداوند ذات خودش را دوست می‌دارد، **«کُنْتُ کَنزا مَخفّیا فَاَحبَبْتَ اَن اُعْرَف»**[[1]](#footnote-1)، می‌گوید: فَاَحبَبْتَ اَن اُعْرَف، یعنی باز محبت خودش است که در شعاع آن این عالم و خلق برپا می‌شود، «لکی أعرف»، أعرف یعنی محبت خودش را دارد، در واقع همه سودش برای خداوند است، سود انتفاع ذاتی است که در آنجا وجود دارد.

این هم پایه شده که همه محبت در عالم به محبت خداوند به خودش برمی‌گردد، همه‌چیز در شعاع او پدیدار شده است.

محب و محبوب مطلق خداوند است، منظور از محبوب، فقط محبوب دیگران نیست، بلکه محبوب مطلق خداوند است.

حب ذات و کمالات ذات است، منتهی درجات دارد.

# طوایف روایی در عبادت

در عبادت‌های چهارگانه‌ای گفتیم که چند طایفه روایت داریم، در روایت ذکر شده که عبادات چندطبقه دارد، عبادة عن رغبةٍ عن خوفٍ عن یک امر ثالث، در بعضی از روایات سومی را شکر دانسته است، در بعضی از روایات حب دانسته است، ما گفتیم: شکر و حب با هم فرق می‌کند، در واقع دو طایفه روایاتی که می‌گوید: سه نوع عبادت داریم، اما در روح و واقعیت چهار مورد است که عبادة عن خوف، عن رغبةٍ، عن شکر و عن حبٍّ است.

تا الآن گفتیم که در همه این‌ها یک حبّی و لذتی است و ملائمت با طبع است و حب در همه این‌ها هست، منتهی محبوبش متفاوت است.

# حب ناب و عالی‌مرتبه

چون در آن عبادت قلّه، حب ناب‌تر است، از این سطوح پایین منافع رهایی پیدا کرده است، آن را عن حبٍّ گفته‌اند وگرنه یک معنای جامعی وجود دارد که عبادة عن حبٍّ است، منتهی محبوبش متفاوت است، چون در آنجا آخرین محبوب، کمال خداوند است و لذا به آن حبّ گفته‌اند، وگرنه در چیزها، محبوب یک نعمتی از نِعمی است که اخروی است، جلب بهشت یا دفع جهنم یا شکر، وگرنه یک حب در همه آن‌ها هست، اینکه آن را حب گفته‌اند، اما بقیه را اشاره نکرده‌اند، به خاطر این است که در آنجا محبوب همان کمال است؛ یک رتبه بالاتری است.

ملاحظه‌ای که باید اینجا داشته باشیم، این است که رغبت و خوف هم همین‌طور است، در همه مراتب رغبت هم هست، رغبت به آن چیزی که محبوب اوست و لذتی در او هست، منتهی در آنجا به جلب منفعت بهشت، رغبت گفته‌شده، وگرنه آنجایی که از جهنم جدا می‌شود، یک نوع رغبت به رهایی و آزادی است، اینکه از مناف رهاشده است، آنجایی که عبادت حبّی انجام می‌دهد، یک نوع رغبت عالی است، رغبت به کمال است.

بنابراین مفهوم رغبت هم در یکی از اقسام بود، از یک منظر می‌گوییم: رغبت اینجاست و مقابل بدی است، وگرنه از یک منظر رغبت معنای عامی دارد که در همه‌اش است، در خوف و شکر هم همین‌طور است، لذا مفاهیم رغبت و خوف و حب که منشأیی شده که بگوییم: سه نوع عبادت دارد، همه این‌ها یک معنای خاصی دارد که موجب شده این‌ها قسیم یکدیگر بشوند، وگرنه هر سه مفهوم یک معنای عامی دارد که همه در ذیل مفهوم عام هستند، یعنی سه نوع عبادت؛ هم عبادت مبتنی به رغبت است، هم مبتنی بر خوف است، هم مبتنی بر شوق و حب است.

اینکه جدا ذکر کرده‌اند، به خاطر معانی خاصش است.

1. - مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، ج 84، ص 199 و 344 [↑](#footnote-ref-1)